

متن سخنرانی استاد مشکوٰۃ در لندن که از نوار استخراج شده و پس از ملاحظه ایشان در اختیار «نامه گوهر» قرار گرفته است .



پیرامون فلسفه ارسطو

اولا باید بگویم «نازنین جمله نازنین بیند» پس آنچه شنیدید نپذیرید زیرا آقای دکتر محقق حفظه الله دوستی بزرگوار است و از دل خود که بدراهم خوب می بیند حکایت کردند و درباره این جانب محبت فرمودند . ثانیاً مخلص در دانشگاه از ۳۷ سال پیش تا امروز فقه اسلامی و تفسیر قرآن تدریس می کنم و ۲۷ سال است که درس فلسفه را در دانشگاه ترک کرده ام . ولی تا چند سال پیش، در خارج از محیط دانشگاه، برای طلاب درسی در فقه و درسی در فلسفه داشتم . اینک در محضر جمعی از استادان و گروهی از دانشجویان دوره دکتری و افاضل فلسفه از بنده تقاضا شده است در رشته تخصص آنان سخن بگویم . بنده این امر را بدو دلیل پذیرفتم یکی آیه کریمه قرآن که فرمود **واما السائل فلا تنهر** که مفسرین ، در اینجا، سائل را بمعنی سائل دانش گرفته اند. دوم اینکه با آقای دکتر محقق در همین دانشگاه، سابقه دیرین دوستی و همکاری داریم و با حسن ظنی که به بنده دارند سزاوار نبود تقاضای ایشان را رد کنم. در نخستین سفری که به لندن آمده بودم، طبق دعوتی که بعمل آمده بود ، در تالار بزرگ دانشگاه لندن قاطبه دانشجویان گردآمده بودند و جمعیتی زیاد حضور داشت، بنده دو ساعت سخن گفتم ولی نه در فلسفه، بلکه از مسائل اجتماعی اسلام. ریاست آن جلسه هم مانند این جلسه با آقای دکتر محقق بود. امروز حتی الامکان سعی میکنم که زیاد وقت شنوندگان را نگیرم .

این مسئله مسلم است که اصولاً فطرت و طبیعت بشری، مقتضی اینست که میخواهد بدنبال شناسائی علل و اسباب برود و حقیقت چیزها را بیابد . بنابراین تصور میکنم **پیدایش واقعی فلسفه با پیدایش انسان همزمان باشد**، منتها همان عقاید و اندیشه های رقیق و نازک دیرین کم کم روبرو پیشرفت نهاده بدینجا رسیده است که می بینیم و البته، در این هم شکی نیست و در کتب تاریخ فلسفه هم ملاحظه میفرمائید که ایران، هند، چین و حتی مصر، پیش از یونان بفلسفه توجه کرده اند و هنوز هم نظرات «کنفسیوس»

* آقای سید محمد مشکوٰۃ استاد دانشگاه تهران . از فقیهان و محققان دانشمند معاصر .

یا «بودا» یا «برهمن» و همچنین اندیشه‌های ایرانی که پیش از رواج فلسفه در یونان ابراز شده، در کتب مضبوط است، حتی وقتی فلاسفه رم به ایران پناهنده شدند و به نزد «انوشیروان» آمدند، می‌پنداشتند که او خود از شاگردان «افلاطون» بوده است، یعنی او را مردی فلسفه‌دوست و وارد در فلسفه یافتند. پس نباید انتظار داشته باشیم که همه مطالبی که در کتب و آثار «ارسطو» و «افلاطون» آمده، چیزی است که از مغز خود آنها تراوش کرده است زیرا بخش بزرگی از کتب «ارسطو»، چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در بیان رد و ایراد اندیشه‌های دیگران است. پس این قسمت را نمی‌شود گفت از خود ارسطو است. بعلاوه او خود در آغاز همین رساله «الالف الصفری» که منتشر کردیم اعتراف میکند و میگوید که وصول بحق از جهتی دشوار است و از جهتی آسان، اگر انسان بخواهد خود بخود یعنی با چشم پوشیدن از اندیشه‌های دیگران بحقیقت برسد، امری است محال و به این میماند که کسی بخواهد بدون پلکان و نردبان بر پشت بسام شود. اما اگر افکار و آراء پیشینیان خود را مطالعه و بر آنها احاطه پیدا کند، آنوقت است که مقداری زیاد از حقیقت بر او روشن شده است و میتواند گامی فرایش نهد و یکقدم بحقیقت نزدیک‌تر شود، آنگاه درمی‌یابد که یکایک افرادی که پیش از او بوده‌اند هر کدام سهمی بسیار اندک در رسیدن به این حقیقت داشته‌اند. اگر استعداد و لیاقت کافی داشته باشد شاید بتواند گامی هم فراتر نهد.

بنابراین بیشتر مطالبی که ارسطو نقل میکند، بگواهی گفته خدا، از دیگران است البته شکی نیست که ارسطو مردی بزرگ بوده و افکاری مستقل هم داشته است و نظائر او هم در ایران و فلسفه ایران فراوان داریم.

بحث درباره ارسطو از چند لحاظ ممکنست مورد نظر قرار بگیرد: یکی از لحاظ زندگانی است که با دوازده سالگی تقسیم میشود. یکی «تحصیلی و دانشجویی» (آکادمی) که تا چهل سالگی امتداد پیدا کرده است. بعد دوره «تنقل» و سپس دوره «استادی» که تا زمان فوت او که نزدیک هفتاد سالگی است امتداد یافته و عمرش با استادیش پایان میرسد.

چنانکه ملاحظه فرموده‌اید، گذشته از اینکه در السنه خارجی تالیفات مستقل فراوان در این باره هست، در عربی هم «عبدالرحمن بدوی» درباره «افلاطون» و «ارسطو» کتاب جداگانه نگاشته است. کتاب «سماع طبیعی» ارسطو یعنی همه کتاب «السماء و العالم» او را در دو مجلد با تعلیمات «ابن السمع» و «متی بن یونس قنالی» و «یحیی بن عدی» و «ابوالفرج عبداللہ بن الطیب» منتشر کرده‌اند و در مقدمه آنهم شرح مبسوطی پیرامون زندگی ارسطو نگاشته‌اند. در کتبی که از فرانسه بفارسی ترجمه شده و آقای احمد لطفی السید وزیر معارف مصر که «گون و فساد» و «کتاب الطبیعه» و کتاب «اخلاق» ارسطو را از فرانسه به عربی ترجمه کرده است در مقدمه آنها، مخصوصاً در مقدمه کتاب «طبیعت» و کتاب «اخلاق»، مفصل و مشروح، راجع به زندگانی ارسطو و اینکه کتب او کدام مقدم بوده است و کدام مؤخر و کدام مشکوک و کدام مسلم، بحث کرده است. ذکر این بحثها بنظر مخلص، باتنگی وقت، زیاد ضرورت ندارد. بهتر است که

تأخدی بمتن وارد بشویم ولی درحقیقت باید عرض کنم **متن فلسفه مشاء خشک است یعنی فنی محض است و بیبحث عالی در ریاضی میماند.**

بنابراین برای جلسه سخنرانی تأخدی خسته کننده خواهد بود و ماسعی میکنیم که گفتار ما ملایم و مناسب طبع شنوندگان باشد بطوریکه خسته نشوند.

ترجمه کتب ارسطو که ملاحظه فرموده اید از جمله همین ترجمه ها و زیاد قابل اعتماد نیست. روزی در دانشکده معقول و منقول سابق که در محل مدرسه سپهسالار بود آقای پرفسور **ماسینیون** حضور داشتند، ایشان زبان عربی را خوب میدانند، بنده بایشان گفتم **ابوعلی مسکویه** در کتاب «طهاره الاعراق» فصلی از کتاب «اخلاق» ارسطو را نقل کرده است و مشابه این فصل را بنده در کتاب «اخلاق ارسطو» که **احمد لطفی السید** ترجمه کرده است پیدا کردم، راستی را بخواهید وقتی ترجمه **ابوعلی مسکویه** را میخوانم مطلبی دستگیرم میشود اما از ترجمه **احمد لطفی السید** هر چه مطالعه کردم چیزی دستگیرم نشد. حالا بفرمائید تقصیر از وزیر فرهنگ مصر است که نفهمیده ترجمه کرده است یا **آقای سانتی لری** وزیر خارجه شما که متن یونانی اخلاق ارسطو را درست درک نکرده است؟ گفت اگر راستش را بخواهید هر دو نفهمیده اند. مردم منصفی بود، حق را گفت. همانطور که بعرض رسانیدم این **ترجمه ها زیاد قابل اعتماد** نیست البته ترجمه هایی از قدما داریم مانند همین **اسحاق بن حنین** که حقا قابل اعتماد است. چنانکه دانشمندانی مثل **متی یونس و ابن السمح و فارابی و یحیی بن عدی و ابن سینا و ابن رشد** بر آن تراجم اعتماد کرده اند. اگر چه در همین ترجمه اسحاق از «الاف الصغری» هم گاهی از اوقات **یحیی بن عدی** ناچار میشود از ترجمه عبری استفاده کند. گاهی میگوید که این ترجمه ها در اینجا می لنگد، **الجواد قدیکبو**، البته انسان که نمیتواند کامل باشد، در کار انسان نقص هم پیدا میشود. درست است که **اسحاق بن حنین** فیلسوفی توانا و در ترجمه کتب ارسطو ماهر و برافکار او وارد بود همچنانکه پدرش **حنین** در ترجمه کتب **جالینوس** کمال مهارت داشته است ولی **الانسان محل السهو والنسیان**، بهر حال ما از این تفسیر **یحیی بن عدی** چهار نسخه بدست آورده بودیم. حقیقتش را بخواهید در مواردی بنده دیدم هیچیک از نسخ درست نیست و باید بحدس و تخمین آنها را درست کرد. ولی البته امانت را رعایت کردم تا آنجا که يك کلمه از اصل هیچکدام این نسخ از دست ما در نرفته است. یعنی کسی که این کتاب را داشته باشد چنانست که سه نسخه را دارد.

بنده اصلا در تصحیح نسخ روشی خاص دارم و ناچار در اینجا حاشیه میروم و بعرض حضار میرسانم:

غریبها چه بسیار اتفاق می افتد که يك نسخه قدیمی که بدست آوردند آنرا متن قرار میدهند و این کاری مکانیکی است و هر چه در آن غلط یا صحیح باشد متن قرار میدهند و ذیلش هم نسخه یا نسخ دیگر را می گذارند، چه آن نسخه دیگر صحیح باشد یا غلط، حتی گاهی اوقات در چاپ کردن کتابها، خطاهای عجیب دارند و گوئی این گروه از فهم مطالب شرقی بسیار دورند. مثلا روزی تاریخ **گوردیژی** چاپ اروپا را

میخواندم . یادم رفته است که بچه نامی برخوردارم، سید اسماعیل یاسید حسن، (طناب براه) یعنی چه ؟ (طاب نراه) را چه کسی (طناب براه) میخواند ؟ هیچ شرقی چنین اشتباهی نمی کند. چنین چیزی غیر ممکن است. درباره مسأله تصحیح بهترین راهی که بمانشان داده شده است در کتب **درایته الحدیث** است و قدما گفته اند بچه کیفیتی باید انجام شود. مثلاً برای يك (واو) که در نسخه زائد باشد اقوال مختلفی را نقل میکنند که آیا این (واو) ربابیستی دورش يك کمربند بگذاریم و دريك دایره قرار بدهیم یا این (واو) زائد است و باید حذف کنیم . هر يك از این اقوال دلایل مختلفی دارد، شما میتوانید از اینجا بفهمید این مردم تا چه اندازه دقیق بوده اند. در همین کتابخانه اهدائی بنده، کتابی هست بنام **کتاب من لایحضره الفقیه از ابن بابویه، بخط محمد قاسم اردستانی**، که خود از فلاسفه است و از بزرگان علمائی که از **(مجلسی)** اجازه دارند. ملاحظه فرمائید آیا در کمتر از بیست سال نسخه ای رامیشود باین دقت تصحیح کرد یانه. تمام کلماتی که ممکن بوده مثل (سرخس) یا (سرخس) و کلماتی که ممکن بود دو قسم قرائت بشود، آن قرائت راحج را اعراب مشکی و قرائت مرجوح را اعراب قرمز گذاشته است. ملاحظه فرمائید چقدر دقیق، چقدر صحیح است و يك نقطه غلط در سراسر این کتاب محال است پیدا شود؛ نکته دیگر که معمول شده آنست که میگویند :

نسخه اقدم اصح است و این درست نیست . اقدم شرط دارد . اقدم نسخ گاهی اوقات از نسخه مؤخر صحیح تر نیست و شاید نسخه اخیر صحیح تر و مهمتر باشد

و این امر نظائری دارد که میتوانم بعرض برسانم . یا مثلاً معمول است تاریخی که استخراج میکنند از متن کتاب است ولی استخراج تاریخ از مکاتیب درست است یعنی نامه هائی که نوشته و بین علما مبادله شده است و یا علما در جواب سئوالاتی که از آنان شده است نوشته اند . مثلاً وقتی که کتاب **نجات ابن سمینا** بشیراز رسیده بود **ابوالقاسم گرمانی** میگوید که علماء شیراز ایراداتی کرده بودند و بشیخ نامه نوشته بودند. وقتی که نامه را بشیخ دادیم، سرشعب بود. شیخ صبح تاریک غلام خود را بدنبال من فرستاد که بیا . من رفتم و دیدم که شیخ در پاسخ ایشان پنجاه ورق نوشته است. شیخ نوشته ها را بمن داد و گفت «**لئلا یناخر الکرابی**» برای اینکه قاصد معطل نشود ، من دیشب پاسخ تمام سئوالات ایشان را نوشتم. البته استخراج تاریخ از چنین مکاتباتی صحیح تر است و الا کتاب و تالیف مادامی که مؤلف زنده است بوسیله خود او قابل تغییر و تبدیل است. از باب مثال از کتاب **شرح اشارات** نسخه ای در کتابخانه اهدائی ماست که شش ماه قبل از رحلت **خواجه نصیر** نوشته شده است شما تصور میفرمائید که اگر نسخه ای پیدا شود که ده سال قبل از آن نوشته شده باشد چون مؤخر است اعتبارش کمتر و آن نسخه مقدم معتبرتر است؟ نه. بلکه این یکی که مؤخر است بیشتر اعتبار دارد. برای اینکه خود خواجه در آخر کتاب میگوید : **من به سلامان و ابسال بعد از بیست سال دست یافتم و آنرا کتاب ملحق کردم . بنابراین کتاب قابل تغییر و تبدیل است ، بدست خود مؤلف و این مسأله را بنده صریحاً برخورد کرده ام . نسخه ای از المعجزة البیضاء فیض در کتابخانه اهدائی بنده وجود**

دارد که بسیاری از (اقول) هائی که در نسخه اصلی که در کتابخانه مجلس است و قبلاً متعلق به بنده بوده در این نسخه نیست چرا که برای اینکه مرحوم فیض همچنانکه تألیف میکرد هر جلدی را بدست کتاب و نسخ و طلاب میداده و از رویش نسخه بر میداشتند. بعد این نسخه اصل پیش خود او بود و در حاشیه اش بسیاری (اقول) اضافه کرده. این (اقول) ها در آن نسخه نیست اگر چه از روی نسخه اصل نوشته شده است. **نسخه بمنزله راوی است و علودر روایت (یعنی سند عالی باشد) وقتی است که عدۀ رواة کمتر باشند.** چنین سندی مرغوبتر است تا اینکه عدۀ روات سندی بیشتر باشند. بنده و جنابمالی اگر مثلاً بدو واسطه از کسی خبری شنیدیم که فی المثل او از شیخ انصاری نقل کرده است و او از صاحب جواهر و او از گوه گهری، اگر ماکسی را پیدا کنیم که او نقل کند که خودش آنرا از صاحب جواهر شنیده معتبرتر است. چرا برای اینکه واسطه این یکی کمتر است. این را میگویند **علودر اسناد** و همین علودر اسنادگاهی اوقات سبب میشود که امری که خیلی شایع شده است از بین میرود چنانکه این روایاتی که **زمخشری و واحدی** درباره فضائل سور قرآن کریم نقل کرده اند معلوم میشود که کسی این روایات را شنیده و با واسطه های زیاد بکسی منتهی میشود که اسمش **نوح بن مریم** است. او را در خانقاهی پیدا میکنند میگویند تواز که شنیدی میگوید من این روایات را جعل کردم و برای اینکه مردم از قرآن اعراض کرده بودند این روایات را ساختم و نشر دادم تا بیشتر توجه کنند بقرآن، چه برخی اهل سنت و اصحاب حدیث ساختن حدیث را در فضائل اعمال جائز میدانند. اما چنین نیست که همیشه و علی الاطلاق سند عالی و نسخه کهن درست و مقدم و نسخه مؤخر و سندی که سلسله رواة آن بیشتر است نادرست و مؤخر باشد. چه اگر نسخه تصحیح شده و بخط یکی از ادبا و یا شیوخ روایت مانند **ابن هشام و مجلسی** باشد بساهست که آن مؤخر را مقدم بدانیم و اگر رواة سند حدیثی که عالی سنداً نیست صحیح بودند و آن که سندش عالی است موثق بودند ما آن صحیح را مقدم میدانیم. از طرفی هم هر نسخه بمنزله **یک راوی است** و اگر مثلاً همه نسخ دارد که «بشنو ازنی چون حکایت میکند» اما اقدم نسخ دارد که «شکایت میکند» نمی توانیم بگوئیم همه آن نسخه ها نادرست و این **یک نسخه درست است** زیرا گفتیم که هر نسخه بمنزله **یک راوی است** و آن که اقدم است بمنزله روایتی است که اعلی سنداً و واسطه های آن تا نسخه اصل کمتر باشد و چیزی که در همه نسخ وجود دارد همه نسخ بمنزله حدیث متواتر است و **تواتر خود دلیلی قاطع و مفید یقین است.** نمیتوانیم از آنچه متواتر نقل شده دست برداریم و این **یک نسخه را درست بدانیم.** بنده دوست عزیزی دارم که اتفاقاً در همین مجلس شرف حضور دارد شعری گفته بودم که **یک مصرع** از آن این بود: (در عالم آشفنگی آشفنگان را رهبرم) آن رفیق عزیز قرائت فرمودند (در عالم آشفنگان آشفنگی را رهبرم). حالا اگر این قرائت از این آقای بزرگوار همینطور رواج پیدا کند چه مانعی دارد؟ خصوصاً اگر ذائقه مردم این قرائت را بهتر پسندید. آخر من کتاب را برای خودم نوشته ام که با خودم ببرم. این را نوشته ام برای مردم. اگر مردم آنطور پسندیدند، آنطور مطلوب است.

دنباله دارد